

## تحلیل محوری و منظومه‌ای دفتر دوم مثنوی

دکتر محمد نوید بازرگان

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن

### چکیده

در پیشینه مثنوی‌پژوهی، شرح مبسوط ابیات مثنوی و به‌تازگی نیز پژوهش‌های موضوعی، مرسوم و مورد توجه بوده است. اما کمتر به بررسی کلان‌فکرهای مثنوی در هر دفتر و سپس مقایسه و تطبیق آن با سایر دفاتر پرداخته شده است. خواننده این کتاب گاه در پیچ و خم ابیات ژرف و دقیق و در لابه‌لای حکایت‌های تودرتوی مثنوی و به تعبیری در جریان مواج و سیال ذهن مولانا گم می‌شود و کمتر مجال این را می‌یابد که نگاهی از افقی بالاتر - نگاهی کل‌نگر - به هر دفتر مثنوی داشته باشد. در این پژوهش با استعانت از تجربه چند سال تدریس مثنوی در مقطع کارشناسی ارشد به شیوه تحلیل محتوا، تلاش شده است تا درون‌مایه‌های مندرج در دفتر دوم مثنوی از نظر بسامدی ارزیابی شود تا از رهگذر آن بتوان کلان‌فکرهای مندرج در این دفتر را معرفی کرد.

**کلیدواژه‌ها:** دفتر دوم مثنوی، تحلیل بسامدی مثنوی، تحلیل منظومه‌ای مثنوی، کلان‌فکرهای مثنوی،

اندیشه‌های کلیدی مولانا.

---

تاریخ دریافت مقاله: 90/12/14

تاریخ پذیرش مقاله: 91/6/15

Email: bazargan@riau.ac.ir

### مقدمه

شادروان ادوارد براون (1862 - 1926 م)، خاورشناس برجسته انگلیسی، از جمله اولین پژوهشگرانی بود که مثنوی مولوی را «حاوی تعداد زیادی حکایات سرگردان و بغایت گوناگون» دانست که «برخی حاوی مطالبی بسیار عالی، محکم و متین و برخی دیگر عجیب، پیچیده و مبهم است.» (براون 1385: 881)

به جز براون، پژوهشگرانی چون هلموت ریتز (1971 - 1892 م) و رینولد الین نیکلسون (1945 - 1868 م) نیز بوده‌اند که دربارهٔ پیچیدگی ساختار مثنوی سخن به میان آورده‌اند. ریتز مثنوی را به فرشی ایرانی تشبیه می‌کند که دارای «طرح و الگویی پیچیده است» (Lewis ۲۰۰۳: ۵۶۱). نیکلسون نیز می‌نویسد:

مولانا نظام منسجمی ندارد بلکه فضایی هنرمندانه می‌آفریند که استدلال نمی‌پذیرد. قاعدتاً مقصود و جریان اصلی و مفهوم کلی کلمات او را می‌فهمیم ... حقیقت آن است که ما بیش از نمایاندن خطوط فکری متشابه، جلب توجه به وجود و عوامل مشترک و آوردن قرائن و اشارات کاری نمی‌توانیم کرد. (نیکلسون 1374: 4-5)

این سردرگمی در به دست دادن نظام معین و روشنی برای انبوه معانی ملحوظ در این اثر معنوی تنها گریبان مستشرقان و پژوهشگران غربی را نگرفته است. شادروان زرین کوب نیز هیچ شارح و یا منتقد مثنوی را نمی‌شناسد که در برخورد با آن «در غرقاب حیرت و دهشت فرو نشود و آن را کتابی احاطه‌ناپذیر، گریزان و نادست یافتنی نیابد.» (زرین کوب 1372: 11)

آیا این امر نتیجهٔ آن طبیعت ارتجالی و بداهه‌پرداز مثنوی است که هیچ طرح و تبویب پیش‌پرداخته‌ای ندارد و به قول مرحوم زرین کوب توالی مطالب آن تابع جریان سیال ذهن گوینده و اقتضای مجالس اوست؟ (همان: 47) و یا او به عمد می‌کوشد با الهام از قرآن کریم سخن خود را از نظم و ترتیب کتب رایج و بشری دور نگه دارد و حتی به شیوهٔ مرسوم آثار علمی - ادبی تا قرن دهم هیچ مقدمه‌ای شامل: توحید باری، نعت پیامبر و خلفای اربعه و یا سبب تألیف کتاب را در مثنوی ضروری نبیند؟ خود مولانا نیز بارها به این بی‌آغاز و انجامی سخن خود به روشنی اقرار کرده است:

این حکایت گفته شد زیر و زیر      همچو فکر عاشقان بی پا و سر  
سر ندارد چون ز ازل بودست پیش      پا ندارد با ابد بودست خویش  
(مولوی 2897/1/1374 - 2898)

در هر حال بر اساس آنچه شاعر به تکرار در حین سرایش مثنوی می‌آورد،

وی در سیطرهٔ نیرویی قرار دارد که گاه از آن با لفظ «تقاضاگر درون»، «جنین»، «صاحب مرکزان»، «رهزنان» و ... یاد می‌کند. این خود رسمی است که یادآور طرز انشاء قصیدهٔ تائیه ابن فارض مصری تواند بود که جامی در *نفحات الانس* بدان اشاره داشته است. (جامی 1370: 541) یعنی همان مطلبی که پیشتر بر زبان افلاطون جاری شده است و اصلاً علت فاعلی ادبیات را جذب و الهام و از خود بی‌خود شدن دانسته است (شمیسا 1383: 54). اما داستان مثنوی که اثری تعلیمی است با گریز آشکاری که از نظم عادی دارد، داستان دیگری است. بسیاری کوشیده‌اند تا در دل این دریای متکثر به کشف ساختار معینی دست یابند<sup>(1)</sup>، اما همواره در بطن ساختارهای پیشنهادی می‌توان ساختارهای دیگری را پیش کشید و به شیوهٔ پسا ساخت‌گرایان<sup>1</sup> دائماً آن را به مباحث هرمنوتیکی نزدیک کرد.

این مقاله در صدد است برای فهم علمی‌تر و دقیق‌تر معانی بسیار متکثر در هر دفتر مثنوی به یک فهم محوری بر اساس «بسامد درون‌مایه‌ها» دست یابد.

### روش پژوهش

می‌دانیم که درونمایه مطلبی پایه‌ای و محوری است که معمولاً هر نویسنده‌ای یا از پیش بدان آگاه است و یا در جریان نگارش آن را کشف می‌کند. شاید دربارهٔ مثنوی بتوان هر دو وجه را محتمل دانست. در واقع درونمایه فکر اصلی و مسلط در هر اثری است. یعنی همان چیزی که جهت فکری و ادراکی نویسنده را نشان می‌دهد. زیرا به قول گورکی از تجربهٔ زیستی مؤلف اخذ شده است؛ تجربه‌ای که زندگی در اختیار او نهاده است و او می‌کوشد آن را به شکلی نو (به عنوان نمونه در قالب یک حکایت) عرضه کند (میرصادقی 1376: 174 - 177). اما آنچه دربارهٔ مثنوی کمتر به آن توجه شده است، دست‌یابی به کلان‌فکرهای این کتاب است. به عبارت دیگر، دست یافتن به فقرات اصلی اندیشه‌ای است که در خلال

<sup>1</sup>. post - structuralists

حکایات، اشارات و تمثیلات او در طول شش دفتر مثنوی به تکرار آمده است. آیا بر اساس تقسیم‌بندی آیزایا برلین، مولانا در زمره متفکران روباه است؟- که در طول حیات فکری به افکار و اندیشه‌های پراکنده و گاه متضاد پرداخته‌اند - و یا در جرگه متفکران خارپشت که در افق اندیشه به یک هدف معین و یا اندکی اهداف مشخص و اصلی گرایش دارند؟ اگر گرایش اصلی مولانا چند، و یا یک کلان‌فکر است، آن یا آنها کدام است؟

نگارنده برای پاسخ‌گویی به این پرسش، ضروری دید به طراحی جدولی بپردازد که اهم مفاهیم مندرج در حکایات زنجیروار مثنوی را در خود جای دهد. ضمن ارائه این جدول به معرفی سرفصل‌های آن و ضرورت گزینش این عناوین خواهم پرداخت:

#### نمونه جدول

حکایت اصلی	حکایت فرعی 1	حکایت فرعی 2	درون‌مایه (ها)	تعداد بیت	نکات ستاره‌ای	بیت رابط برای حکایت بعد
------------	--------------	--------------	----------------	-----------	---------------	-------------------------

#### 1- حکایت اصلی و حکایات فرعی

می‌دانیم که در ابتدای هر دفتر، مولانا مبحثی را به صورت یک پاساژ ورودی طرح می‌کند و سپس به تناسب یکی از ابعاد مفهومی آن، حکایتی را آغاز می‌کند. معمولاً این حکایت دستمایه تداعی به حکایت دیگری می‌شود و حکایت دوم نیز به حکایت بعدی پیوند می‌خورد و به همین ترتیب. اما گاه در دل یک حکایت پیش از آنکه پرونده آن بسته شود به اقتضای یک تداعی ذهنی حکایت دوم (حکایت فرعی 1) آغاز می‌گردد. مولانا در برخی اوقات پس از پرداختن به حکایت دوم به حکایت نخست باز می‌گردد، اما در برخی موارد بدون بستن

حکایت دوم ناگهان به حکایت سوم (حکایت فرعی 2) می‌پردازد. به همین منظور ناگزیرم که در این جدول آن موارد را نیز لحاظ کنم. زیرا درونمایه هر یک از حکایات فرعی نیز با اهمیت‌اند.

## 2- درون‌مایه و ابیات رابط

آنچه یک حکایت را به حکایت پس از خود پیوند می‌دهد و در واقع نقش یک مفصل ارتباطی را برعهده می‌گیرد، بیت یا ابیات رابط است یعنی همان بیتی که در ذهن مولانا نکته و یا قصه‌ای را تداعی می‌کند. این بیت گاهی آخرین بیت از حکایت قبل است و گاه نیز در میان ابیات پایانی جای گرفته است. به ندرت اتفاق می‌افتد که بیت رابط در میانه داستان حضور داشته باشد. نکته مهم در ارتباط با درونمایه این است که حکایات مطرح شده در مثنوی گاه یک درونمایه و در بیشتر موارد بیش از یک درونمایه را در خود جای می‌دهند و بسیاری اوقات این پرسش را پدید می‌آورند که درونمایه اصلی و محوری کدام است؟ در اینجا بیت رابط نقش کلیدی را بازی می‌کند و همواره معرف روشنی در یافتن اصلی‌ترین درونمایه حکایت بعد به‌شمار می‌رود. زیرا این بیت یا این دسته از ابیات که وظیفه معرفی مفهومی را به دوش می‌کشند، جرقه تداعی حکایت بعدی‌اند.

یکی از دهها نمونه قابل توجه و جالب در ارتباط میان درون‌مایه اصلی حکایت و بیت رابط آن حکایت با حکایت پیشین را در دفتر اول مثنوی می‌توان بازجست. قصه «بیان توکل و ترک جهد گفتن نخجیران به شیر» که به قصه شیر و نخجیران مشهور شده است از جمله داستان‌هایی است که مأخذ آن «باب الاسد و الثور» در کتاب کلیله و دمنه است. مولانا در این حکایت به چند درونمایه و فکر اصلی همزمان یا به بیان دیگر به موازات رشد قصه، توجه می‌کند. شیر در این داستان نماینده تفکر کسب و کوشش و نخجیران نماینده فکر توکل

هستند و این داستان پیروزی عقل و مجاهده را بر اندیشه تسلیم و توکل نشان می‌دهد. شیر از سوی دیگر نماد عقل ظاهری و خرگوش نماد عقل متکی به وحی و مظهر پیامبران است. پس درونمایه دیگر پیروزی وحی یا علم لدنی بر عقل بشری است.

در اینجا یک درونمایه سوم نیز وجود دارد. شیر با حیلۀ خرگوش جذب تصویر مجازی خود در چاه می‌شود و در چاه سقوط می‌کند. یعنی تأکید بر این مضمون یا تم که جذب جنسیت گاهی دروغین است. در واقع دامی است که آدمی را به چاه می‌افکند. حال اینکه کدام یک دلیل اصلی ذکر این حکایت بوده و کدام درونمایه‌ها به مرور و در طول قصه به وسیلۀ مولانا کشف و یا به صورت درونمایه‌های بعدی به قصه افزوده شده است، بر عهده بیت رابط است. در انتهای حکایت پیش (پادشاه جهود دیگر) بحث شقوق جنسیت‌ها پیش می‌آید و اینکه برخی نمایش جنسیت‌ها دروغین است. مولانا در آخرین ابیات (بیت‌های 898 و 899) می‌گوید: زنه‌ار تا سکه‌های زران‌دود (تقلبی) تو را گمراه نکنند، بر حذر باش تا گمان اشتباه تو را در چاه نیفکند!

به این ترتیب روشن است که تم اصلی قصه باید همین دعوت به ژرف‌نگری و تشخیص هم‌جنس‌های دروغین باشد.

### 3- نکات ستاره‌ای

می‌دانیم که مثنوی معنوی برای مولانا بستر طرح انبوهی از معانی و طیفی از اندیشه‌های ژرف بوده است. معانی که همواره هم‌راستای درونمایه اصلی هر حکایت نیست. در واقع خواننده در حین مطالعه مثنوی به افکار گران‌سنگی برمی‌خورد که در طول یک و یا چند بیت در اثنای یک حکایت طرح می‌شوند، اما نکاتی متفرقه هستند که در آسمان حکایت مانند شهابی می‌درخشند و

خاموش می‌شوند. ممکن است همین نکته (به تعبیر نگارنده، ستاره‌ای) در یک داستان دیگر در مثنوی درون‌مایه اصلی باشد، اما در حکایت مورد نظر یک فکر فرعی به‌شمار می‌آید. برای نمونه، در همین دفتر دوم مثنوی در داستان منازعت چهار کس جهت انگور که به حکایت مشهوری دربارهٔ اختلاف‌های سطحی خلق می‌پردازد، درونمایه را می‌توان در عبارت زیر خلاصه کرد: «اختلاف خلق از توجه به ظواهر و نام‌ها است». اما در همین حکایت مولانا به این فکر نیز می‌پردازد که در هر دوره‌ای ولی وجود دارد. در دورهٔ حیات ما نیز سلیمانی وجود دارد. طبیعی است که این یک فکر فرعی به‌شمار می‌آید، زیرا کاملاً هم‌راستای درونمایهٔ اصلی نیست. به همین دلیل آن را نکته‌ای ستاره‌ای یا فرعی به‌شمار می‌آوریم. از آنجا که این نکات نیز با اهمیت‌اند، در این جدول بسامدی بایستی شمارش شود. به عنوان نمونه جدولی را که مرتبط با آغاز دفتر دوم مثنوی است، ملاحظه می‌فرمایید. در صورتی که برای کل هر دفتر چنین جدولی تهیه شود، به راحتی می‌توان سیر حرکت اندیشه مولانا را از یک حکایت به حکایت بعد، دلایل تداعی هر حکایت و حجم هر بخش را یافت و در پیچ و خم تکبیت‌های عمیق مثنوی گم‌نشد و جهت کلی را که درونمایه‌ها مشخص می‌کنند از کف نداد.

حکایت اصلی	حکایت فرعی 1	حکایت فرعی 2	درون‌مايه (ها)	تعداد بیت	تکات ستاره‌ای	بیت رابط برای حکایت بعد
هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر - رض			گاه تصویری که از حقیقت می‌بینیم خیالی و وهمی است	35	شیطان مکرر بسیار می‌داند 130	گر برد مالت عدوی پرفنی ره زنی را برده باشد ره زنی 134
دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیری دیگر			1- مال راه زن آدمی است 2- بسیار دعاها موجب زیان و هلاک آدمی است	6		بس دعاها کان زیان است و هلاک وز کرم می‌نشنود یزدان پاک 140
التماس کردن همراه عیسی (ع) زنده کردن استخوان‌ها از عیسی (ع)			1- بسیاری دعاها موجب هلاک است 2- برخی کیمیای زهرمارند (شیخ و هادی دروغین)	60 بدون حواشی	آنک تخم خار کارد در جهان هان و هان او را مجو در گلستان 153	کیمیای زهر مار است آن شقی بر خلاف کیمیای متقی 155
اندرز کردن صوفی خدام را در تیمارداشت بهیمه و لاجول گفتن خادم			شیخ و هادی دروغین	14	پیر پیش از تاسیس عالم جان پذیرفته است 170	
مشورت کردن خدای تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق			1- پیر پیش از خلقت وجود داشت 2- تفرقه در روح حیوانی است، روح انسانی نفس واحد است 188	23		چونکه من از خال خوبش دم زخم نطق می‌خواهد که بشکافد تنم 192
بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب میل مستمعان به استماع ظاهر صورت حکایت			میل مستمع به ظاهر حکایت مانع فوران معانی در ذهن مولانا می‌شود	9		
التزام کردن خادم تیمار بهیمه را و تخلف نمودن				40		



باید توجه داشت که این جدول هدف اصلی این بررسی نیست بلکه ابزاری است برای نیل به جدول دیگری که بسامد درونمایه‌ها را براساس تعداد ابیات بیان می‌دارد. در واقع جدول شماره یک نشان خواهد داد که چه درونمایه‌های مشترکی در چه حکایاتی و با چه تعداد بیت مورد تأکید قرار گرفته است؛ جدولی که در نهایت معرف کلان‌فکرهای هر دفتر مثنوی خواهد بود.

### معرفی درون‌مایه‌های مشترک در دفتر دوم مثنوی

جداولی که پیشتر توضیح داده شد درباره دفتر دوم مثنوی به کار گرفته شد و لازم بود از مجموعه آن به کلان‌فکرهای اصلی راه یافت. در ادامه، جداول مرتبط با این درون‌مایه‌های مشترک را در دفتر دوم ملاحظه خواهید کرد.

جداول (شماره 2) به‌طور مستقل در ذیل آمده است.

حکایت	تعداد بیت	درون‌مایه
دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیری دیگر	95+12+68+	- بسیاری دعاها موجب هلاک است
التماس کردن همراه عیسی (ع) زنده کردن استخوان‌ها از عیسی (ع)	6+60+198+	- کام آدمی موقوف گریه و سوز دل است (جوهر استجاب دعا سوز دل است)
حلواخریدن شیخ احمد خضرویه قدس... جهت غریمان به الهام حق ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری تا کور نشوی	249+17+33+	- اصل و هدف گریستن رویت حق است
انکار کردن موسی (ع) بر مناجات شبان گفتن ناینای سایل که دو کوری دارم دانستن پیغامبر (ص) که سبب رنجوری آن شخص گستاخی بوده است در دعا. بیدار کردن ابلیس معاویه را کی خیز وقت نمازست	40+9+ =787	- اصالت سوز دل در نیایش با خدا - لزوم زاری و گریه و اظهار نیاز - گستاخی در دعا نباید داشت (هر دعایی صحیح نیست). در دعا باید درخواست گشایش و سهولت داشت - ذوق در نماز و آه ناشی از فوت آن از خود آن مهم‌تر است (سوز و ذوق درون) - وقتی خانه دل تاریک است باید به نیایش پناه برد

درود ماهیه	تعداد بیت	حکایت
- از نشانه‌های عذاب برگرفتن شوق عبادت از آدمی		فضیلت حسرت خوردن آن مخلص بر فوت نماز جماعت قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می‌کرد دعوی کردن آن شخص کی خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه و جواب گفتن شعیب او را
شیخ و پیر دروغین - ادعای دروغین رهبری و سروری	41+8+132 =181	اندر زکردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لاحول گفتن خادم ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جثه و گفتن آن شخص کی ای کودک مترس که من نامردم کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود
مذمت نفس و جسمانیات - در هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست	11+34+67 =122	ملاصت کردن مردم شخصی را کی مادرش را کشت به تهمت کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب بیان آنک در هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست
تهذیب نفس - اغتنام فرصت در جوانی برای کندن صفات زشت - عیب خویش دیدن، پادشاهی درون بسیار برتر از پادشاهی برون است	+19+158 30 =207	فرمودن والی آن مرد را که این خارین را که نشانده‌ای بر سر راه بر کن حکایت هندو که با یار خود جنگ می‌کرد بر کاری و خیر نداشت که او هم بدان مبتلاست کرامات ابراهیم ادهم قلس ... بر لب دریا
عقل و جنون - گریختن از عقل به جنون که خود حکمت است - فضیلت جنون بر عقل	70+13+5+ 75 =163	آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرسش ذوالنون قلس ... عذر گفتن دلنگ با سید اجل که چرا فاحشه را نکاح کرد به حیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگ را که خود را دیوانه ساخته بود خواندن محاسب مست خرب افتاده را به زندان

حکایت	تعداد بیت	درون‌مایه
عکس تعظیم پیغام سلیمان در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد انکار فلسفی بر قرائت ان اصبح ماو کم غورا	86+32 =118	قوت قاهره حق
فرمودن والی آن مرد را که این خارین را که نشانده‌ای بر سر راه برکن انکار فلسفی بر قرائت ان اصبح ماو کم غورا	86+158 =244	جهان غیب
- وحی کردن حق تعالی به موسی (ع) کی چرا به عبادت من نیامدی - به حیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگ را کی خود را دیوانه ساخته بود - شکایت گفتن پیرمردی به طیب از رنجوری‌ها و جواب گفتن طیب او را - طعنه زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را - بقیه قصه ابراهیم بر لب دریا - گفتن عایشه رضی الله عنها مصطفی را (ص) که تو بی مصلا به هر جا نماز می‌کنی - کرامات آن درویش کی در کشتی متهمش کردند - برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکت رسول (ص) - قصه بظ بیگانگی کی مرغ خانگی پروردشان - حیران شدن حاجیان در کرامت آن زاهد که در بادیه تنهانش یافتند	32+28+70+ 11+27+12+ 52+22+21+ +52 =327	پیر - پیوستگی خداوند با بنده خالص‌گزین - پیر به دنبال پیشوایی نیست - پیری منشا آفت است، مگر پیری که از حق مست است - مذمت بدگمانی بر اولیا - به خاطر این مهتران (پیران و اولیا) خداوند نجس را پاک می‌گرداند - خداوند آنها را از تهمت مبرا می‌کند - سخن انبیا و اولیا وحلت بخش است

حکایت	تعداد بیت	درون‌مایه
حمله بردن سگ بر کور گدا شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را آغاز منور شدن عارف به نور غیب‌بین	62+12+32 76	کوری و بینایی - نور شناسنده، نور دل - نداشتن غرض، نور دل می‌آورد - بینش ورای محسوسات، صدق حواس را بیدار می‌کند
یافتن پادشاه باز را در خانه کمپیرزن قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه‌های می‌رفت آغاز منور شدن عارف به نور غیب‌بین بیان دعوی‌یی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است سجده کردن یحیی (ع) در شکم مادر، مسیح را (ع)	62+34+13+ 52+5+28+ =194	حکمت و دانش - کلام پاک و حکمت در دل‌های کور ماندگار نیست و اصل خود را می‌یابد - سلاح دانش برای غیر اصل آن هلاکت می‌آورد - دانش و حکمتی که نور بصیرت ایجاد نکند، نباشد بهترست - حکمت دنیا ظن و شک می‌آورد - ضرورت بیش ورای محسوسات - جان آدمی در برابر حکمت و حقیقت در درون به سجده درمی‌آید
خاریدن روستایی در تاریکی شیر را به ظن آن که گاو است فروختن صوفیان بهیمة مسافر را جهت سماع شرح فایده حکایت آن شخص شتر جوینده	42+68+11 =121	تقلید و تحقیق (آفت تحقیق) - مقلد راستین نیز از پرتو واصلان به حقیقت می‌رسد
تعریف کردن منادیان قاضی را گرد شهر	155	حرص و آز - حرص آدمی را نابینا و ناشنوا می‌کند
هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر - رض	35	خطر تصویر وهمی در اندیشه آدمی و وهم حقیقت
- بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است - فوت شدن دزد به آواز دادن آن شخص صاحب‌خانه را که نزدیک آمده بود که دزد را دریابد و بگیرد - قصه مناققان و مسجد ضرار ساختن ایشان	86+31+198 =315	هر خیرخواهی خیرخواهی نیست
حکایت	تعداد بیت	درون‌مایه
- متردد شدن در میان مذهب‌های مخالف و بیرون‌شو و مخلص یافتن - امتحان هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شری کی در وی است - منازعت چهارکس جهت انگور کی هر	32+26+23 =81	هیچ مذهبی خالی از حقیقت نیست - باید هر طریقی را بدقت امتحان کرد - اختلاف خلق از نام و صورت هاست و در معنی آرام می‌گیرد

یکی به نام دیگر فهم کرده بود آن را		
<p>- ملامت کردن مردم شخصی را کسی مادرش را کشت به تهمت - امتحان پادشاه به آن غلام کی نو خریده بود - حسد کردن حشم بر غلام خاص - فرمودن والی آن مرد را کی این خازین را کی نشانده‌ای بر سر راه بر کن - بخشی از داستان آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرسش ذوالنون قلس ... - بخشی از داستان ابلیس و معاویه (دلیل عمل ابلیس حسادت است)</p>	<p>+203+67+ 284 7+158 (ذونون ( =719 (بدون احتساب ابلیس و معاویه)</p>	<p>حسادت - حسادت به حسام‌الدین - خار حسادت را باید زودتر برکنند</p>
<p>- ملامت کردن مردم شخصی را کسی مادرش را کشت به تهمت - امتحان پادشاه به آن دو غلام کی نو خریده بود</p>	<p>203+67 =270</p>	<p>اصل، خلق نکوست - برتری اخلاقی نسبت به فنون و فضایل</p>
<p>امتحان پادشاه به آن دو غلام کی نو خریده بود</p>	<p>32+50+11+ 18+203 =314</p>	<p>صورت و معنی - اصالت و برتری معنی بر صورت - اختلافها از صورت‌گرایی است</p>
<p>- کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی بَب - فرمودن والی آن مرد را کی این خازین را کی نشانده‌ای بر سر راه بر کن</p>	<p>34+158 =192</p>	<p>آب - تمثیل آب برای حق</p>

حکایت	تعداد بیت	درون‌مایه
آمدن دوستان به بیمارستان جهت پریش ذوالنون قلس... امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را رنجانیدن امیری خفته‌ای را که مار در دهانش رفته بود اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس تملق کردن دیوانه جالیونوس را و ترسیدن جالیونوس سبب پریدن و چرخیدن مرغی را با مرغی کی جنس او نبود رفتن مصطفی (ص) به عیادت صحابی رنجور وحی کردن حق تعالی به موسی (ع) که چرا به عیادت من نیامدی تنها کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر	132+52+99+ 75+44+15+ 22+8+ =451	دوستی - شروط دوستی در بلا نیز پایدار است - صبر بر تلخی که از دوست می‌رسد - دشمنی دانا به از دوستی نادان - دوستی‌ها بر اساس قدر مشترک شکل می‌گیرد - واجب بودن صله یاران (به‌ویژه بنده‌های خلص خدا) - لزوم اتحاد در دوستی (پایداری)

### جداول شماره 2

#### توضیحات

ملاحظه می‌کنید که ابیات برخی از حکایات برای دو یا حتی سه درون‌مایه شمارش شده است. دلیل آن چنانکه پیشتر اشاره شد بر چند مفهومی و یا چندبعدی بودن برخی حکایات است که در میانه داستان به اهداف فکری متفاوتی عطف عنان می‌کند و حکایت را در نهایت باردار دو یا سه درون‌مایه می‌کند. جدا کردن این بخش‌های معنایی در هر حکایت ممکن نیست و ناگزیریم ابیات یک حکایت را گاهی در بیش از یک درون‌مایه محاسبه کنیم. برای نمونه در حکایت «امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود» مسئله حسادت که در داستان‌های قبلی بر آن تأکید شده است، همچنان موضوعیت دارد ولی در عین حال بر اساس بیت رابط آن، مفهوم «اصالت اخلاق و برتری آن به فنون و فضایل» درون‌مایه اصلی است. در حین سرایش داستان مولانا با پرداختن به درون‌مایه اصلی به نکته دیگری به موازات آن می‌پردازد و آن «اصالت معنی و برتری آن بر صورت» است. روشن است که هر گاه مفهومی مورد اشاره مولانا قرار گیرد اما جنبه اصلی و محوری در حکایت نداشته باشد، چنانچه گفته آمد در ستون اندیشه‌های ستاره‌ای محاسبه می‌گردد.

حال بر اساس جداول نهایی می‌توان کلان‌فکرها را به ترتیب بسامد جدا و معرفی کرد.

### کلان‌فکرهای اصلی دفتر دوم (هشت مورد از بالاترین بسامدها)

نتیجه‌گیری نهایی به ترتیب بسامد از تعداد کل 3820 بیت:

- 1- دعا با 787 بیت 20/6 درصد
- 2- حسادت با 719 بیت 18/8 درصد (بدون احتساب داستان ابلیس و معاویه)
- 3- شیخ و پیر دروغین با 509 بیت 15 درصد (با احتساب هر دعوتی خیرخواهی نیست)
- 4- دوستی و شروط آن با 451 بیت 11/8 درصد
- 5- پیر با 327 بیت 8/5 درصد (کل پیر 13/3)
- 6- اصالت معنی در مقابل صورت با 314 بیت 8/2 درصد
- 7- تهذیب نفس با 207 بیت 5/4 درصد
- 8- حکمت و دانش با 194 بیت 5 درصد

### توضیحات

1- مفهوم دعا با احراز حدود بیست درصد از درونمایه‌های دفتر دوم کلان‌فکر اصلی این دفتر است، اما همان‌گونه که ملاحظه کردید، این مفهوم با مجموعه‌ای از مفاهیم پیرامونی در ارتباط است. اینکه بسیاری از دعاها موجب هلاک است و استجاب دعا موقوف گریه و سوز دل است و اینکه هر دعایی روا نیست، مسئله ابتهال و گریستن در هنگام نیایش و یا اینکه از نشانه‌های عذاب سلب ذوق نیایش است و ... همگی در حواشی موضوع اصلی و محوری دعا جمع آمده‌اند. دفتر دوم با بیش از ده حکایت، به‌ویژه حکایت‌های بلند و مشهوری چون موسی و شبان، حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه، ابلیس و معاویه بر آن تأکید بلیغ داشته است.

جالب است که نکته محوری هر سه حکایت پیش‌گفته «خلوص در نیایش، سوز دل و انکسار قلب» است. داستان شیخ احمد خضرویه «کام آدمی را موقوف گریه» معرفی می‌کند و به‌طور مشخص بر انکسار دل به عنوان کلیدی در گشایش درهای رحمت و گشودن گره از دست و پای روح آدمی تأکید می‌کند؛ درونمایه‌ای که در حکایت «گفتن نایبانی سائل که دو کوری دارم» نیز به آن اشاره می‌شود. در حکایت بعدی ابلیس می‌کوشد معاویه، خلیفه مسلمین را برای اقامه نماز بیدار کند و در مقابل شگفت‌زدگی معاویه و پرسش او در نهایت اقرار می‌کند که نماز او را بر آه ناشی از فوت نماز - که بیان صریح‌تری از عشق او به نیایش و خلوص در ارتباط با حق است - ترجیح می‌دهد. و در حکایت سوم یعنی موسی و شبان، سوز دل و اخلاص در نیایش را باز هم به زیبایی به نمایش می‌گذارد و آن را به یکی از زیباترین و مشهورترین قصه‌های مثنوی بدل می‌سازد.

در همین دفتر با حکایت «ترسانیدن شخص زاهدی را که کم‌گری» اصل و هدف گریستن را رؤیت حق

معرفی می‌کند. اما مولانا لازم می‌بیند که نکته دیگری را نیز در جنب دیسکورس یا گفتمان دعا روشن سازد: آیا هر دعایی را می‌توان بر زبان جاری کرد؟ آیا هر درخواستی رواست؟ پاسخ این پرسش در دو حکایت در این دفتر آمده است: نخست التماس کردن همراه عیسی زنده‌کردن استخوان‌ها است، فردی که از عیسی درخواست اسم اعظم دارد. او با سماجت می‌خواهد که توان زنده‌کردن کالبدی را داشته باشد که تنها استخوان‌هایی از آن باقی است. اما پس از استجاب این درخواست، کالبد که از آن شیرینی درنده است او را می‌درد. و اثبات می‌کند که برخی درخواست‌ها موجب هلاکت آدمی است. این معنی در حکایت «دزدیدن مارگیر ماری را» با صراحت و البته ایجاز بیشتری می‌آید: دزدی ماری را از مارگیری می‌رباید و با نیش مار هلاک می‌شود. مارگیر که اکنون شاهد این حادثه است، می‌فهمد که دعای او در به‌دست آوردن مار بی‌وجه و بی‌منطق بوده است و می‌گوید:

شکر حق را کان دعا مردود شد / من زیان پنداشتم آن سود شد

(مولوی 186/2/1374)

تمامی این درونمایه‌ها عملاً زیرمجموعه گفتمان دعا است و در نهایت در خدمت هویدا ساختن این اندیشه است که شوق عبادت و نیایش ضرورتی کتمان‌ناپذیر است. در همین دفتر حکایتی دیگر، گویی به شکلی مؤثرتر اهمیت عبادت و دعا را روشن می‌سازد:

«حکایت دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد»: در اینجا شاعر نشان می‌دهد که یکی از نشانه‌های عذاب الهی «برگرفتن شوق عبادت از آدمی است». باید دانست که چنین عذابی برای شاعر ما تا چه حد جلی و هراسناک است.

2- حسادت با تکرار عجیبی در این دفتر به دومین مکان ارتقا یافته است. دلیل آن به روشنی حضور بارز حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن ارموی معروف به چلبی است؛ همان کسی که املاء مثنوی را مولانا به رشته شوق و ذوق روحانی او متصل می‌داند و او را با القاب شگفتی چون علامه، جنید و بایزید زمان خطاب می‌کند. نکته عالمانه‌ای که مرحوم زرین‌کوب درباره ترکیب ضیاء‌الحق - لقی که مولانا به حسام‌الدین می‌دهد - نوشته‌اند، در اینجا قابل ذکر است:

ظاهراً عنوان «ضیاء‌الحق» که به نظر می‌آید قرینه‌ای برای «شمس‌الحق» در ذهن مولانا بوده باشد، نه فقط از ارتباط ضیاء با شمس، بلکه از ارتباط هر دو با «حق» حاکی است. این همه نشان می‌دهد که حسام‌الدین را مولانا نور شمس و مثل خود شمس مظهر حق می‌دیده است (زرین‌کوب 1372: 26)

اما می‌دانیم که دامان شمس را دست حاسدان از مولانا جدا کرده است. شاعر زخم‌خورده این خصلت اهریمنی است که در آن روزگار و حتی در حلقه یاران خود حضوری جدی دارد و اکنون می‌بیند که وقتی حسام‌الدین را در کانون توجه خلص خود قرار می‌دهد، چگونه کینه‌های آشنا دندان می‌نماید. دفتر دوم با ذکر تأخیر در سرایش دفتر و نقش حسام‌الدین آغاز می‌گردد و بارها در حکایت‌هایی چون «فردی که مادرش را به تهمت کشت»، «امتحان پادشاه از آن دو غلام»، «خارین و والی» و «قصه ذوالنون» به تکرار می‌آید. در یکی از



حکایات: «حسدکردن چشم بر غلام خصل» مولانا به روشنی از غلام خصل، حسام‌الدین را مراد می‌کند. در این حکایت گویی پادشاه خود مولانا است که روحش در ازل با روح غلام پیوندی یگانه داشته است:

پادشاهی بنده‌ای را از کرم	برگزیده بود بر جمله چشم
جامگی او وظیفه صد امیر	ده یکی قدرش ندیدی صد وزیر
از کمال طالع و اقبال و بخت	او ایازی بود شه محمود وقت
روح او با روح شه در اصل خویش	پیش ازین تن بود هم پیوند و خویش

(مولوی 1047/2/1374 - 1050)

این قصه‌ای است با درونمایه «هذمت حسد» که بر اثر تداعی‌های مکرر ذهنی مولانا ناتمام می‌ماند و در دنبال آن چندین قصه دیگر همچون باز و جفدان، تشنه و دیوار، والی و خاربن، ذوالنون ... جای می‌گیرد و بیش از پانصد بیت را شامل می‌گردد. از باقی داستان تنها به این اکتفا می‌کند: شاه از سر حسدان و توطئه آنان مبنی بر قتل غلام آگاه می‌شود و با عتب آنان را رسوا می‌سازد.

در بیشتر این داستان‌های میانی نیز درونمایه حسد حضور دارد. در میانه این داستان نیز ناگهان مولانا به صراحت حسام‌الدین را در پی شمس دین بی‌ناخیم

ما ز عشق شمس دین بی‌ناخیم	ور نه ما این کور را بینا کنیم
هان ضیاء الحق حسام‌الدین تو زود	داروش کن کوری چشم حسود
جمله کوران را دوا کن جز حسود	کز حسودی بر تو می‌آرد جحود
مر حسودت را اگر چه آن منم	جان مده تا همچنین جان می‌کنم
آنکه او باشد حسود آفتاب	وانکه می‌رنجد ز بود آفتاب ...

(مولوی 1122/2/1374 - 1126)

در جای دیگری مثلث مولانا - حسام‌الدین - یاران (حاسدان) با صراحت به مثلث شاه - باز - جفدان تعبیر می‌شود و می‌دانیم که در دفتر دوم مثنوی باز نماد حسام‌الدین است:

بلبلی زینجا برفت و بازگشت	بهر صید این معانی بازگشت
ساعده شه مسکن این باز باد	تا ابد بر خلق این در باز باد <sup>(2)</sup>

(همان 8/2 - 9)

آیا می‌توان دفتر دوم مثنوی را در میان پنج دفتر دیگر جلوه بارزتری از حضور ملموس حسام‌الدین چلبی قلمداد کرد؟ جالب است که چندی پیش استاد شمیسا، ضمن مقاله محققانه‌ای نشان دادند که بخش‌های نخست این دفتر به شکر نمادین و رمزآمیزی از دلایل تأخیر دفتر دوم و دور شدن حسام‌الدین از حلقه فکری مولانا پرده برمی‌دارد. آیا مخاطب این بیت: «چون ز تنهایی تو نومیدی شوی / زیر سایه یار خورشیدی شوی» حسام‌الدین چلبی نیست که به دلایلی حلقه مثنوی را به ملت دو سال ترک گفته است و اکنون سجده عبودیت به جای آورده و بازگشته است. یعنی همان کسی که در زبان مولانا به «بازگی» تشبیه می‌گردد که روزی بلبلی بوده است که محفل مولانا را ترک گفته اما اکنون به بازی بدل شده و برای صید معانی آمده است.

آیا این همان باز نیست که در حکایت باز و کمپیر زن به جای آنکه بر ساعد شاه بنشیند به خانه کمپیر زن پناه برده و او پر و بال پروازش را کوتاه کرده است؟ به نظر من تحقیق استاد شمیسا نکته دیگری را روشن می‌سازد و آن اینکه تا چه اندازه مثنوی متأثر از تجربه زیستی مولاناست و چگونه با واقعیت تاریخی دوره خود درگیر و عجین است.

3- نکته دیگری که در این پژوهش قابل ذکر است و بسامد آن در سایر دفاتر نیز بالا است مسئله محوری پیر و به‌ویژه آفت پیروی کورکورانه از پیر دروغین است. جالب اینجاست که در هر دفتر مثنوی معمولاً به میزانی که بر حقانیت رهبری و دلالت نورانی انسان کامل و واصل تأکید رفته است، به همان اندازه و گاه بیش از آن بر پرهیز از پیران دروغین، رهبران کاذب و شیخ واصل ناشده تکیه شده است. تک‌واژه‌های دام - صید معمولاً با تکرار عجیبی به‌وسیله مولانا در این بخش‌ها به‌کار می‌رود. واقعیت این است که زمان مولانا، عصر رواج دکان‌های دروغین و مبلغان کاذب تصوف و عرفان است. افرادی همچون مارگیر مشهور مثنوی در دفتر سوم بدون آنکه نفس خود را در قید و بند اراده خود محصور ساخته باشند، برای تسخیر و فریب آدمیان، آنها را به سوی خود خوانده، صلامی عام می‌دهند و آنان را به راحتی طعمه نفس حریص خود می‌کنند. مسئله پیر دروغین گاه با درون‌مایه‌های دیگری چون «در بی هر دعوتی نباید رفت» و یا «هر خیرخواهی خیرخواهی نیست» به گونه‌های مختلف تکرار می‌شود. در دفتر دوم در صورتی که درون‌مایه «هر خیرخواهی خیرخواهی نیست» را نیز در زیرمجموعه پیر دروغین محاسبه کنیم آنگاه تعداد ابیات این درون‌مایه بالغ بر 496 بیت خواهد شد که در سلسله مراتب کلان‌فکرها در رتبه سوم حضور خواهد داشت.

#### 4- نکات ستاره‌ای

از مجموعه حدود یکصد فکر ستاره‌ای که در این پژوهش در دفتر دوم شمارش شده است، باز هم بالاترین موارد به حسادت (شش مورد)، پیر (جمعاً 10 مورد، شامل پنج مورد مفهوم کلی پیر و پنج مورد پیر دروغین)، دعا (پنج مورد) و صورت و معنی (4 مورد) اختصاص یافته است. از دیگر موارد مورد تأکید در این دفتر، اصالت اندیشه، جهان‌ظاهر و باطن، علم تقلیدی - تحقیقی و مطالبی چون عهد و میثاق و مذمت نفس است. نکته قابل ذکر در این بخش این است که برخلاف انتظار، حتی نکات فرعی که در دل حکایاتی با درون‌مایه‌های متفاوت به‌وسیله مولانا به زبان می‌آید، همچنان در راستای کلان‌فکرهای اصلی این دفتر است. این مسئله بر نوعی انسجام فکری و هلف‌گرایی مولانا تأکید می‌ورزد. جالب است بدانید که این نکته در سایر دفاتری که پژوهش شده‌اند نیز صدق می‌کند.

مفهوم پیر و ضرورت راهگشایی‌های معنوی او در سیر و سلوک عرفانی یک اصل بدیهی در طریقت‌های

شرقی و غربی است. زیرا سخن از آموزه‌هایی در میان است که اغلب به خودی خود در ضمیر سالک نقش نمی‌بندد. این کلام پر بسامد عرفایی چون مولانا است و در زبان شعرای ادوار بعد نیز پژواک می‌یابد که: راهی ظلمانی توأم با خطر گمراهی در پیش روی سالک است و او همواره نیازمند علم الهدایی است که چند گام جلوتر را با تعالیم خود روشن کند. این البته در صورتی تحقق می‌یابد که به گفته فردریک شوان دست سرنوشت کسی را بر سر راه سالک نهد که خودی او به کلی از میان برخاسته است. این وصفی از یک پیر واصل یا انسان کامل است. شخصی که کیفیتی چون یک «سایه» تمام‌عیار یافته است. اگر سخن می‌گوید، دهان او تبعیت دهان «او» می‌کند:

چو مرا نماند مایه منم و حدیث سایه چه کند دهان سایه تبعیت دهانی

(مولوی 1363: 1049)

آواز او هرچند از حلقوم عبدالله اما آواز شاه است.

اما تکلیف سالک با مشایخ دروغین چگونه است؟ چه روش عینی و تجربی برای تشخیص دکان‌های دروغین عرفان در دست است؟ ملاک تشخیص معرکه‌گیران مکار که به تسخیر احمق مشغول‌اند با پیران واصل کدام است؟ ظاهراً مولانا در اوایل دفتر دوم در تلاش است تا معیاری روشن و یا ترازویی برای سنجش به دست دهد. او ابتدا کارکرد پیر را به مثابه یک آینه که در آن تصویر واقعی روح سالک منعکس است معرفی می‌کند:

نقش جان خویش می‌جستم بسی	هیچ می‌نمودم نقشم از کسی
گفتم آخر آینه از بهر چیست	تا بداند هرکسی کو چیست و کیست
آینه‌ی آهن برای پوست‌هاست	آینه‌ی سیمای جان سنگی بهاست
آینه‌ی جان نیست الا روی یار	روی آن یاری که باشد زان دیار ...

(مولوی 93/2/1374 - 96)

در اینجا مولانا می‌کوشد به این پرسش پاسخ گوید که آیا ممکن نیست دروغی در این تصویر راه یابد؟ اگر تصویری که او از روح من سراغ می‌دهد تصویری آمیخته به توهم بود، چه باید کرد؟ شاعر بر این باور است که ذات تصویر آنچنان واقعی است که چون آفتابی ظلمت تردید را می‌زداید. نوعی اقناع ژرف درونی حاصل دیالوگی است که میان سالک پرسش‌گر و تصویر منعکس‌شده در وجود آینه‌گون پیر صورت گرفته است.

گفتم آخر خویش را من یافتم	در دو چشمش راه روشن یافتم
گفتم وهمم کان خیال تست هان	ذات خود را از خیال خود بدان
نقش من از چشم تو آواز داد	که منم تو تو منی در اتحاد
کاندرین چشم منیر بسی زوال	از حقایق راه کی یابد خیال؟

(مولوی 101/2/1374 - 104)

روشن است که این یک معیار درونی است و نه عینی و خردبنیاد، ترازویی است که دقت و صحت خود را

از خود دریافت می‌دارد. اما ادراک خام مرید و سالک چگونه خواهد توانست در تشخیص پیر راستین راه خطا نپیماید؟ و در دام توهم فرو نشود؟ روشن است که مسئله‌ای چندان روشن نیست! آن هم در دورانی که مرزهای ناپیدایی میان شیر و خون (پاک و پلیدی) وجود دارد و هرگاه بی‌احتیاط گامی پیموده شود، این دو قلمرو در هم می‌آمیزند. دورانی که تشخیص دانه‌ها در میان دام‌ها دشوار است:

ای میسر کرده بر ما در جهان      سخره و بیگار ما را وارهان  
طعمه بنموده به ما وان بوده شست      آنچنان بنما به ما آن را که هست

(همان/466/2-467)

تجربه زیستی مولانا و تاریخ پرحادثه حیات او نمونه‌های زیادی از همین فریب‌خوردگی‌ها را به دست می‌دهد: جامی در *نفحات الانس* از قول جعفر خدا آورده است: «باطن‌های این طایفه خراب شد. ایشان ظاهرهای خود را بیاراستند» (جامی 1370: 243). این همان نکته‌ای است که کلابادی به زبانی دیگر آورده است: «معنی برفت و نام بماند، حقیقت برخاست و رسم حاصل آمد». (کلابادی 1371: 281) این واقعیت تاریخی یعنی روند تخریب چهره تصوف در تاریخ شکل‌گیری آن از همه فصیح‌تر بر زبان شیخ اجل جاری شده است: «پیش از این طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند به صورت و به معنی جمع و این زمان قومی به صورت جمع‌اند و به معنی پراکنده» (سعدی 1385: 103)

به گفته شیمل «بسیاری از رهبران و مشایخ که به فقر و درویشی افتخار می‌کردند به مرور به ملاکین بزرگ و ثروتمندی تبدیل می‌شدند و به خوبی در سیستم فئودالی جایگاهی کسب می‌کردند» (شیمل 1373: 396). او در ادامه می‌نویسد:

«تنها پس از مطالعه دقیق این پدیده است که انسان می‌تواند بفهمد چرا آتاتورک در سال 1925 تمام سلسله‌های تصوف ترکیه را ملغی اعلام کرد و چرا شخص متجددی نظیر اقبال لاهوری هر چند خود ذهن و تمایلات عرفانی دارد، پیروگرایی را یکی از خطرناک‌ترین وجوه اسلام دانست» (همان: 397)

این سیر قهقراپی در فکر و حیثیت تصوف همزمان با دوران رونق ظاهری و نزج خانقاه‌ها در سراسر مناطق زیر نفوذ سلاجقه شرق و حتی امپراطوری مغول است؛ نکته‌ای که در خاطرات ابن بطوطه جهانگرد اندلسی به روشنی آمده است. وی نوشته است که در این ایام از مغرب تا شرق جهان اسلامی هر کجا که می‌رفت، رابطها، خانقاهها، تکیه‌گاهها و لنگرها را از جنب و جوش صوفیان و فقیهان و قلندران آکنده می‌یافت. اینکه چرا فکر تصوف و طریقت عرفانی نه از سوی سلجوقیان و نه از سوی مغولان و حتی حکومت‌های بعدی مورد تعرض قرار می‌گیرد و حتی حمایت نیز می‌شوند، نکته‌ای خارج از موضوع اصلی بحث ما است، اما اینقدر هست که به مرور منصب شیخ الشیوخی در عداد مناصب رسمی دولتی درمی‌آید. بدیهی است که این رونق از سوی دیگر فساد را نیز به همراه دارد. شیخوخت و مقام پیر اکنون به یک سمت و یک منصب دنیایی مبدل شده است که نه تنها مرید و پیرو می‌آورد بلکه اعتبار، شهرت، قدرت و ثروت نیز به دست می‌دهد؛ همان چیزی که در ذلت

در تعارض با فلسفه عرفانی پیر واصل یا دل... است.

این نکته درست به همین دلیل تاریخی آن دائماً در مثنوی به مانند یک خطر، به تکرار می‌آید: لزوم دوراندیشی و حزم برای سالکان، پرهیز از دام‌هایی که گسترده شده است. دفتر دوم تنها برخی از نمونه‌ها به دست می‌دهد؛ نمونه‌هایی که در دفتر اول و سوم نیز به تکرار می‌آید. در این دفتر داستان «تلمس کردن همراه عیسی (ع) زنده کردن استخوان‌ها از عیسی (ع)» که حکایت «ندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لاحول گفتن خادم» را در دل خود جای داده است. نمونه جالب توجهی با درون‌مایه پیر دروغین است؛ درون‌مایه‌ای که در نگاه اول به چشم نمی‌خورد. ابلهی از عیسی درخواست می‌کند تا زنده کردن مردگان را به مدد اسم اعظم از عیسی بیاموزد. بیشتر دیدیم که درون‌مایه یا تم اصلی این حکایت - که بیت رابط نیز بر آن صحه می‌گذارد - چنین است:

بس دعاها که زیان است و هلاک / وز کرم می‌نشوند یزدان پاک

(مولوی 186/2/1374)

اما به مرور در حکایت درون‌مایه دیگری نیز رخ نشان می‌دهد: ابلهی که چنین درخواستی دارد «دبارجویی» است که با صفت «کیمیای زهرمار» معرفی می‌شود. میل او در این درخواست ناشی از چیست؟ به نظر می‌رسد او نیز همچون مارگیر در دفتر سوم مثنوی در فکر معرکه‌گیری و حیران کردن دیگران است:

مارگیر از بهر حیرانسی خلق / مارگیرد اینست نادانی خلق

(همان 998/3)

او در واقع مایل است - بدون آنکه برخوردار از صلاحیت آن باشد - به جذب و هدایت دیگران پردازد، خواست او کیمیایگری است، شاید مقصود از کیمیایگری تبدیل مس وجود دیگران به طلا است، اما او چگونه قادر به چنین کاری است. مولانا در اینجا او را کیمیایگر اما چنین معرفی می‌کند:

کیمیای زهر مار است آن شقی / بر خلاف کیمیای متقی

(همان 187/2)

در اینجا حکایت دوم آغاز می‌گردد؛ حکایتی که با همین بیت رابط به حکایت پیشین مرتبط است. صوفی به خانقاهی می‌رسد و خر خود (نمادی از روح سالک) را به خادم خانقاه (پیر دروغین) می‌سپارد. صوفی نگران خر خسته و گرسنه خود است و خادم در برابر سفارش‌های صوفی در تیمارداشت چارپا دائماً لاحول و لا قوه الا بالله می‌گوید و این کار را امری ساده در حیطه توانایی خود برمی‌شمارد. اما در عمل از حال خر غفلت می‌کند و حیوان تا صبح در جای ناراحت با گرسنگی و تشنگی سر می‌کند. صبحگاه چارپا توان راه رفتن ندارد زیرا به جای علف و جو (قوت روحانی) تنها «لا حول» خورده است!

گفت آن خر کو به شب لاحول خورد / جز بدین شیوه نداند راه کرد

(مولوی 245/2/1374)

سپس مولانا جهان‌بینی و یا نگاه خود را به فضایی که در آن می‌زید چنین بیان می‌کند:

آدمی خوارند اغلب مردمان / از سلام علیک‌شان کم جو امان  
خانه دیو است دل‌های همه / کم پذیر از دیو مردم دمدمه  
از دم دیو آنکه او لاحول خورد / هم‌چو آن خر در سرآید در نبرد

(همان/2/ 251-253)

همین معنا در حکایت «ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جثه» نیز تکرار می‌شود. در مثنوی گاهی دوگانه معنایی مخنث - مرد استعاره پیر دروغین و پیر راستین است از جمله همین مورد در دفتر دوم.

کودکی از شخص عظیم‌الجثه‌ای می‌ترسد، اما او به کودک یادآور می‌شود که ایمن باش.

من اگر هولم مخنث دان مرا / هم‌چو اشتر برنشین می‌ران مرا  
صورت مردان و معنی اینچنین / از برون آدم درون دیو لعین

(همان/2/ 3157-3158)

در همین جا با دو مثال دیگر این مسئله تجهیز می‌شود: روباهی که شکار خود را به ذوق شکار فربه دیگری رها می‌کند، غافل از آنکه او طبلی میان‌تهی است آویخته بر درختی که صدای آن ناشی از ضربات شاخ و برگ درخت در معرض وزش باد است (حکایتی که پیشتر در کلیله و دمنه آمده است). همچنین حکایت بعدی که قصه تیراندازی است که از سواد می‌ترسد، اما او را نیز فاقد نیروی مردی و دلآوری می‌یابد.

همچنین حکایت «کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود» که داستان موشی است که مهار شتری را می‌رباید و توهم راهبری او بر ذهنش می‌رسد، اما وقتی به آب عمیقی می‌رسد پا پس می‌کشد.

موش آنجا ایستاد و خشک گشت / گفت اشتر ای رفیق کوه و دشت  
این توقف چیست حیرانی چرا / پا بنه مردانه اندر جو درآ  
توقلاووزی و پیش‌آهنگ من / در میان ره مبالش و تن مزن  
گفت این آب شگرف است و عمیق / من همی ترسم ز غرقاب ای رفیق

(مولوی 1374/2/3440-3443)

مجموعه حکایت‌هایی که ذکر آن رفت در کنار حکایت‌های دیگری که بر مفهوم کلی پیر دلالت می‌کند در قبلس با مطالب تنوع دیگری که در این دفتر آمده، بسامد بالایی را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که در حیطه زمانی سرایش دفتر دوم مثنوی این فکر یکی از دغدغه‌های اصلی شاعر است، به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از کلان‌فکرهای اصلی در شمار آورد.

## نتیجه

به نظر می‌رسد باوجود تکرر معانی در دفتر دوم بتوان با روش بسامدی در بررسی درون‌مایه‌های مثنوی به یک فهم کلی و محوری در این دفتر نزدیک شد. چنانکه دیدیم در این دفتر به‌ویژه بر سه مفهوم دعا، حسادت و پیر دروغین تأکید بلیغی صورت گرفته است و می‌توان این مفاهیم را با همه زیرمجموعه‌هایشان به عنوان کلان‌فکرهای اصلی این

دفتر به‌شمار آورد. کلان‌فکرهایی که بی ارتباط با یکدیگر نیستند.

### پی‌نوشت‌ها

- (1) جدیدترین تلاش در این زمینه شاید کتاب سید سلمان صفوی است که به شیوه ساختارگرایانه‌ای که در کتب مقلس انجیل و عهد عتیق کار کرده‌اند، ساختار دفتر اول مثنوی را بر دو اصل ساختاری پاراللیسم (parallelism) و انعکاس متقاطع (chiasmus) منطبق کرده است.
- (2) جالب است که در حکایت‌های حیوانات معمولاً زاغ نقش مقابل بلبل، هدهد، طاووس یا باز را به عنوان جفت متضاد معنایی و گاهی با صفت حسادت بازی می‌کند. رک: تقوی 1376 (حکایت‌های حیوانات)

### کتابنامه

- براون، ادوارد. 1385. تاریخ ادبی ایران. ترجمه علی پاشا صالح. تهران: امیرکبیر.
- تقوی، محمد. 1376. حکایت‌های حیوانات. تهران: روزنه.
- جامی، 1370. تفحات الانس. مقدمات و تصحیح: محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. 1372. سرنی. تهران: علمی.
- سعدی. 1385. کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: هرمس.
- شیمیل، آن ماری. 1374. ابعاد عرفانی اسلام. ترجمه و توضیحات: عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- شمیسا، سیروس. 1383. نقد ادبی. چ 4. تهران: طوس.
- صفوی، سید سلیمان. 1388. ساختار معنایی مثنوی معنوی. تهران: میراث مکتوب.
- کلابادی، ابوبکر محمد. 1371. کتاب تعرف. به کوشش محمدجواد شریعت. تهران: اساطیر.
- میرصادقی، جمال. 1376. عناصر داستان. چ 3. تهران: سخن.
- مولوی. 1363. کلیات شمس تبریز. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- . 1374. معنوی مولوی. به شرح و تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: علمی فرهنگی.

### منابع انگلیسی

le wis, Franklin. ۲۰۰۳. *Rumi, past and present, East and west. the life teaching and poetry of Jalal-din Rumi.* Oxford: on world publications.

### References

- Browne, Edward. (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Tarikh-e adabi-e Iran*. Tr. by Ali Pasha Saleh. Tehran: Amir Kabir.
- Jāmi. (۱۹۹۱/۱۳۷۰H). *Nafahāt ol Ons*. Ed. and commentary by Mahmood Ābedi. Tehran: Ettelā'āt.
- Kalābāzi, Aboobakr Mohammad. (۱۹۹۲/۱۳۷۱H). *Ketab-e ta'arrof*. With the efforts of Mohammad Javad Shariat. Tehran: Asatir.
- Mirsadeghi, Jamal. (۱۹۹۷/۱۳۷۶H). *Anāsor-e dāstān*. ۳<sup>rd</sup> ed. Tehran: Sokhan.
- Mowlavi. (۱۹۸۴/۱۳۶۳H). *Kolliāt-e Shams-e Tabriz*. Ed. by Badiozaman Foroozanfar. Tehran: Amir Kabir.
- Nicholson, Reynold A. (۱۹۹۵/۱۳۷۴H). *Sharh-e Masnavi Ma'navi-e Mowlavi*. Tehran: Elmi va Farhangi.
- Sa'di. (۲۰۰۶/۱۳۸۵H). *Kolliāt-e Sa'di*. Ed. by Mohammad Ali Forooghi. Tehran: Hermes.
- Safavi, Seyyed Soleiman. (۲۰۰۹/۱۳۸۸H). *Sākhātār-e ma'nāyi-e Masnavi Manavi*. Tehran: Miras-e Maktoob.
- Schimmel, Annemarie. (۱۹۹۵/۱۳۷۴H). *Ab'ād-e erfāni-e eslam*. Tr. by Abdolrahim Govahi. Tehran: Daftar-e nashr va farhang-e eslami.
- Shamisa, Siroos. (۲۰۰۴/۱۳۸۳H). *Naghd-e adabi*. ۴<sup>th</sup> ed. Tehran: Toos.
- Taghavi, Mohammad. (۱۹۹۷/۱۳۷۶H). *Hekayat-hāye heivānāt*. Tehran: Rowzaneh.
- Zarrinkoub, Abdolhossein. (۱۹۹۳/۱۳۷۲H). *Serre nei*. Tehran: Elmi.